بوى گل پيامبر از زبان على‏عليه السلام‏

تقى متقى

چون كه گل رفت و گلستان شد خراب‏

بوى گل را از چه جوييم؟ از گلاب‏

باز كاوى شخصيت والاى پيامبر اكرم - صلى الله عليه وآله - به گونه‏اى كه تمامى زواياى پنهان آن به روشنى تصوير شود، فقط از خداى محمد - صلى الله عليه و آله - بر مى‏آيد، كه داناى غيب و شهود است، و اين مهم تا حدى در كلام الهى(قرآن مجيد) صورت تحقق پذيرفته است.

از آنجا كه حضرت اميرمؤمنان على - عليه السلام - در آيه مباهله، نفس پيامبر - صلى الله عليه و آله - معرفى شده(1) و افتخار همراهى با وى را در تمام دوران رسالت و پيش از آن داشته، بلكه چونان فرزندى عزيز در دامان پرمهر نبى گرامى اسلام پرورش يافته و اشراقات شخصيت آن حضرت هماره بر دل و جان على - عليه السلام - سايه گستر بوده، به روشنى مى‏توان پس از كلام الهى، ابعاد ديگرى از شخصيت آن بزرگوار را در بيان شيواى اميرمؤمنان - عليه السلام - باز يافت كه «أهل البيت أدرى بما فى البيت؛ اهل خانه به آن چه در آن مى‏گذرد، داناترند.»

بدين منظور، سيرى خواهيم داشت در گهر گفته‏هاى حضرت و بخش هايى چند از زندگى سراسر نور حضرت رسول - صلى الله عليه و آله - را در آيينه كلام مولا على - عليه السلام - به تماشا خواهيم نشست.

ويژ گى‏هاى جسمى‏

حضرت اميرمؤمنان - عليه السلام - در مسجد كوفه حضور داشت كه مردى از وى درباره ويژگى‏هاى جسمى حضرت رسول اكرم - صلى الله عليه و آله - پرسيد، آن حضرت در حالى كه شمشيرش را حمايل كرده بود در پاسخ فرمود:

«رسول خدا رخسارى سفيد و گلگون داشت، چشمانى سياه و درشت، موهايى صاف و نرم و گيسوانى كه تا نرمه گوشش مى‏رسيد. ريشى انبوه و گونه هايى كم گوشت و گردنى چون جام سيمين داشت. از زير حلق تا ناف خط باريكى از مو چون نى رسته بود و جز آن مويى بر سينه و شكم نداشت. دست و پايش درشت و ستبر بود. آنگاه كه راه مى‏رفت گويى كه از سرازيرى فرود مى‏آيد و به هنگام برخاستن سريع و چابك بود. چون به سمتى رو مى‏كرد با تمام بدنش متوجه آن مى‏شد. دانه‏هاى عرق بر چهره هايش چونان مرواريد مى‏غلتيد و بوى اندامش دلپذيرتر از مشك تند بود. قامتى ميانه داشت، نه بلند، نه كوتاه، نه ناتوان، نه حقير پيش از او، و پس از وى كسى را همانند او نديده‏ام.»(2)

محيط بعثت و شرايط اجتماعى و فرهنگى آن‏

اميرمؤمنان - عليه السلام - وضعيت فرهنگى و اجتماعى محيط بعثت را در نهج البلاغه به خوبى تصوير كرده و زندگى فلاكت بار مادى و معنوى مردم را در دوره جاهليت با ذكر جزئيات آن به روشنى نشان داده است:

«خدا، محمد - صلى الله عليه و آله - را برانگيخت و از عرب، كسى كتابى نخوانده بود و دعوى پيامبرى نكرده بود.»(3)

اين را تمام مورخانى كه به تاريخ زندگى پيغمبر - صلى الله عليه و آله - پرداخته‏اند، نوشته‏اند كه آن حضرت خواندن و نوشتن نياموخته بود و از ميان مردمى اُمّى (بى سواد) كه تا آن روز پيامبرى از ميان آنان برانگيخته نشده بود، برخاست. از اين رو مى‏توان اين جمله را پاسخى غير مستقيم به سخن كسانى دانست كه مى‏گفتند: محمد - صلى الله عليه و آله - آن چه مى‏گويد از كتابهاى پيشين فرا گرفته است؛ قرآن كريم نيز از آنان حكايت مى‏كند:

«و قالوا اساطير الاولين اكتتبها فهى تملى عليه بكرة و اصيلاً»(4)

در خطبه اول نهج البلاغه نيز پس از يادكرد پيامبران پيشين و بيان وظايف شان، از رسول اكرم - صلى الله عليه وآله - سخن به ميان آورده و فضاى مذهبى تفرقه آلود محيط بعثت و جوامع انسانى ديگر را چنين نشان داده است:

«تا آن كه خداى سبحان محمد - صلى الله عليه وآله - را پيامبرى داد... حالى كه مردم زمين هر دسته به كيشى گردن نهاده بودند و هر گروه پى خواهشى افتاده و در خدمت آيينى ايستاده يا خدا را همانند آفريدگان دانسته،(5) يا صفتى كه سزاى او نيست بدو بسته يا به بتى پيوسته و از خدا گسسته.»(6)

در خطبه‏اى ديگر، حضرت، از شرك و بت پرستى و زندگى تباه و آلوده مردم عرب و روابط اجتماعى خشن و به دور از جوانمردى آنان يادكرده و از منزلگاه‏هاى ناهموار، آب و غذاى نامطبوع و ناگوارشان نيز سخن گفته است:

«آن هنگام شما اى مردم عرب! بدترين آيين را برگزيده بوديد و در بدترين سراى خزيده. منزلگاهتان سنگستانهاى ناهموار، همنشين تان گرزه مارهاى زهردار، آبتان تيره و ناگوار، خواركتان گلوآزار، خون يكديگر را ريزان، از خويشاوند بريده و گريزان، بت هاتان همه جا برپا، پاى تا سرآلوده به خطا.»(7)

از ويژگى‏هاى بارز دوره فترت (جاهليت و عدم حضور انبيا) آن كه مردم در منجلاب فتنه و فساد غوطه مى‏خورند و به نهايت درجه انحطاط و رذالت اخلاقى فرو مى‏غلتند. فقر شديد فرهنگى، عدم شناخت حدود الهى، بى احترامى به حريم مقدسات، عدم رشد عقلانى و تعادل فكرى، كودنى و تهى مغزى همگانى، پيروى از خشم و شهوت و در نتيجه خودپرستى، دنيا پرستى و شهوت پرستى و... از مشخصه‏هاى اصلى چنين نظام هايى است كه اميرمؤمنان - عليه السلام - در جاى جاى نهج البلاغه متذكر آن شده است:

«او - صلى الله عليه و آله - را هنگامى فرستاد كه پيامبران نبودند - و مردمان - به خطا، كار مى‏نمودند و امتان در گولى و نادانى مى‏غنودند.»(8)

«او - صلى الله عليه و آله - را برانگيخت، حالى كه مردم سرگردان بودند و بيراهه‏هاى فتنه را مى‏پيمودند. هوا و هوسشان سرگشته ساخته، كبر و نخوت شان به فرودستى انداخته از نادانى جاهليت خوار، سرگردان و در كار نااستوار وبه بلاى نادانى گرفتار.»(9)

«او - صلى الله عليه و آله - را هنگامى فرستاد كه نشانه‏هاى رستگارى پنهان بود و راه‏هاى دين، نهان.»(10)

«پس خدا محمد - صلى الله عليه و آله - را به حق برانگيخت آن گاه كه - به سبب فتنه و خونريزى - پايان دنيا نزديك بود و آخرت روى آور و جهان پس از روشنى و زيبايى، تاريك، زندگى مردمش دشوار و آرام جاى آنان ناهموار، جهان به نيستى و فرو ريختن نزديك گرديده، مدت آن به سر رسيده و نشانه‏هاى آن پديد و پيوند مردمش با آن بريده و حلقه‏هاى پيوندشان از هم دريده و اسباب از هم گسيختگى شان بسيار و نشانه‏هاى رستگارى ناپايدار و زشتى‏هاى دنيا آشكار، رشته عمرش كوتاه - و به سر رسيدنش نمودار -.»(11)

حضرت، در خطبه‏اى ديگر، پس از حمد و ثناى الهى بر نعمت‏هايى كه بدو ارزانى داشته و يادكرد يكتايى خدا و روز رستاخيز، از پيامبر اكرم - صلى الله عليه و آله - و دين روشن او سخن به ميان آورده و در نهايت به توصيف دوران جاهليت و تبه كارى مردم پرداخته و به طور جامع، وضعيت آن را با عباراتى شيوا تصوير كرده است.(12)

الگوى عصرها و نسل‏ها

بى شك پيامبران الهى و به ويژه خاتم و افضل آنان حضرت محمد بن عبدالله - صلى الله عليه و آله - از آن رو كه به منبع وحى متصل اند و از جانب خداى تعالى مؤيد، بهترين الگوى عملى مردم براى رسيدن به فلاح و رستگارى در زندگى دنيوى و اخروى به شمار مى‏آيند. آنان مصداق تام انسان كامل اند. از اين رو، خداى تعالى در آياتى چند از قرآن كريم و حضرت اميرمؤمنان - عليه السلام - در نهج البلاغه به تكرار، رسول اكرم - صلى الله عليه و آله - را شايسته‏ترين الگوى اقتداى مردم معرفى كرده و محبوب‏ترين بندگان را كسى دانسته كه از آن حضرت پيروى كند، تا آنجا كه به فرزندش امام حسن مجتبى - عليه السلام - سفارش فرمود تا رسول اكرم - صلى الله عليه و آله - را پيشوا و رهبر خود گيرد و براى كسب سعادت دين و دنيا و نجات از مهلكه‏هاى اخلاقى، پيشوايى او را بپذيرد.

با هم بخش هايى از نهج البلاغه مولا على - عليه السلام - را مرور مى‏كنيم:

«براى تو بسنده است رسول خدا - صلى الله عليه و آله - را مقتدا گردانى، و راهنماى شناخت بدى و عيب‏هاى دنيا، و خوارمايگى و زشتى‏هاى فراوانش بدانى.»(13)

«پس به پيامبر پاكيزه و پاك - صلى الله عليه و آله - اقتدا كن كه در رفتار او خصلتى است كسى را كه زدودن اندوه خواهد و مايه شكيبايى است براى كسى كه شكيبايى طلبد و دوست داشته‏ترين بندگان خدا كسى است كه رفتار پيامبر را سرمشق خود كند و به دنبال او رود.»(14)

«پس آن كه خواهد بايد پيامبر خود را پيروى كند و بر پى او رود و پاى بر جاى پاى او نهد و گرنه از تباهى ايمن نبود.»(15)

از سفارش‏هاى حضرت به امام حسن - عليه الاسلام - :

«و بدان پسركم هيچ كس چون رسول خدا - صلى الله عليه و آله - از خدا آگاهى نداده است پس خرسند باش كه او را راهبرت گيرى و براى نجات پيشوايى‏اش را پذيرى.»(16)

زهد و ساده زيستى‏

زهد و ساده زيستى و عدم توجه و دلبستگى به دنيا و زر و زيور آن فصل مشترك همه پيامران و وجه مميز آنان با انسانهاى ديگر است. رسول اكرم - صلى الله عليه و آله - از آن رو كه الگوى تمام عيار زندگى و نمونه اعلاى «انسان كامل» است و همه ابعاد شخصيتى آن بزرگوار به تعبير قرآن كريم «الگوى شايسته‏اى براى پيروى است»،(17) آن چنان كريمانه از كنار فريبايى‏هاى دنيا گذشت كه به جرئت مى‏توان ادعا كرد زندگى آن حضرت اگرفروتر از زندگى فقيرترين مردم زمانش نبود بى گمان فراتر نيز نبوده است؛ و كدام شاهد برتر از اميرمؤمنان - عليه السلام - كه در متن زندگى رسول خدا - صلى الله عليه و آله - حضور داشت و بارها آن امين وحى الهى را به صفت زهد ورزى و ساده زيستى ستوده است.

اينك سخنانى چند از مولاى زاهدان و پرهيزگاران در اين موضوع.

حضرت، پس از ترغيب به پيروى از رسول خدا - صلى الله عليه و آله - فرمود:

«وابستگى و دلبستگى به دنيا از هر سو بر او درنورديده شد و دلبستگى بدان براى ديگرى گستريده، از نوش (لذت‏هاى) آن نخورد و از زيورهايش بهره نبرد.»(18)

«از دنيا چندان نخورد كه دهان را پر كند و بدان ننگريست چندان كه گوشه چشم بدان افكند. تيهگاه او از همه مردم لاغرتر بود و شكم او از همه خالى‏تر. دنيا را بدو نشان دادند، آن را نپذيرفت...او - صلى الله عليه و آله - روى زمين (غذا) مى‏خورد و چون بندگان مى‏نشست و به دست خود پاى‏افزار (كفش) خويش را پينه مى‏بست و جامه خود را وصله، و بر الاغ بى پالان سوار مى‏شد و ديگرى را بر ترك خود سوار مى‏كرد. پرده‏اى بر در خانه او آويخته بود كه تصويرهايى داشت، يكى از زنان خويش را گفت: اين پرده را از من پنهان كن، كه هر گاه بدان مى‏نگرم، دنيا و زيورهاى آن را به ياد مى‏آورم. پس به دل خود از دنيا روى گرداند و ياد آن را در خاطر خود ميراند و دوست داشت كه زينت دنيا از او نهان ماند تا زيورى از آن بر ندارد. دنيا را پايدار نمى‏دانست و در آن اميد ماندن نداشت. پس آن را از خود برون كرد و دل از آن برداشت و ديده از آن فرو بست.»(19)

در ادامه خطبه قبل فرمود:

«در زندگانى رسول خدا - صلى الله عليه و آله - براى تو نشانه هايى است كه تو را به زشتى‏ها و عيب‏هاى دنيا راهنماست ؛ چه او با نزديكان خويش گرسنه به سر مى‏برد و با منزلتى بزرگ كه داشت زينت‏هاى دنيا از ديده او دور ماند - و آن را خوار شمرد -... و از دنيا برون رفت و از نعمت آن سير نخورد، به آخرت در شد و گناهى با خود نبرد، سنگى بر سنگى ننهاد تا جهان را ترك گفت و دعوت پروردگارش را پذيرفت.»(20)

شجاعت، ايثار و جهاد

رسول اكرم - صلى الله عليه و آله - تنديس هدايت و مهرورزى است. آن حضرت چنان در مسير تبليغ دين الهى و هدايت مردم مى‏كوشيد و از عدم ايمان و اقرار به يگانگى حضرت حق توسط كافران و مشركان رنج مى‏برد و اندوه مى‏خورد كه خداى تعالى به وى هشدار داده تا مبادا جان عزيزش را بر سر اين كار گذارد.(21) اما آنگاه كه ديگر همه راه‏هاى مسالمت‏آميز تبليغ و هدايت را بسته مى‏ديد و تلاش‏هاى دلسوزانه را بى تأثير مى‏پنداشت، به منظور رفع موانع تبليغى، رسالت هدايتگرانه‏اش را در قالب جهادى بى امان به نمايش مى‏گذاشت، و در اين راه چنان شجاعت و ايثارى از خود بروز مى‏داد كه هيچ كس را ياراى ايستادگى در برابر تيغ جنبانى او نبود و در معركه‏هاى سخت، جز دريغ چيزى نصيب قهرمانان كافر پيشه نمى‏شد.

آرى! آن حضرت براى رضاى خدا با آنان كه سد راه انسانيت بودند، نبرد مى‏كرد ودر كارزارهاى صعب، خود پيشتاز جنگاوران بود و يارانش را از ضربات شمشير كفار و مشركان، با جلودارى كسان و خويشان خود، حفظ مى‏فرمود.

در اين باره بشنويد از اميرمؤمنان و شير بيشه شجاعت على - عليه السلام - :

«در راه خدا با دشمنان او جهاد كرد، نه ناتوان شد و نه عذرى آورد.»(22)

«او - صلى الله عليه و آله - براى رضاى خدا جهاد كرد با پشت به خداكردگان و مشركان از فطرت برگشتگان.»(23)

درباره ايثار و شجاعت فراوان حضرت رسول - صلى الله عليه و آله - فرمود:

«چون كارزار، دشوار مى‏شد، ما خود را به رسول خدا - صلى الله عليه و آله - نگاه مى‏داشتيم؛ چنان كه هيچ يك از ما از وى به دشمن نزديك‏تر نبود.»(24)

يعنى هنگامى كه بيم از دشمن، بسيار مى‏بود و اژدهاى جنگ، دهان مى‏گشود، مسلمانان به رسول خدا - صلى الله عليه و آله - پناه مى‏بردند و از او مى‏خواستند تا خود دست به جنگ بگشايد، اين هنگام، به بركت پيامبر - صلى الله عليه و آله - خدا پيروزى بر آنان مى‏فرستاد و بيمى راكه داشتند، با رسول مى‏گشاد.(25)

«رسول خدا - صلى الله عليه و آله - چون كارزار دشوار مى‏شد و مردم پاى پس مى‏نهادند، كسان خود را فراز مى‏داشت (پيش مى‏داشت) و بدانان يارانش را از سوزش نيزه‏ها و شمشيرها باز مى‏داشت؛ چنان كه عبيده پسر حارث(26) در نبرد بدر، و حمزه(27) در احد، و جعفر(28) در موته،(29) شهيد شدند و آن كه اگر خواهم نام او بگويم،(30) خواست تا چون آنان فيض شهادت يابد ليكن اجل‏هاى آنان پيش افتاد و در مرگ او تأخير رخ داد.»(31)

در اين جمله، حضرت امير - عليه السلام - ميزان اشتياق خود به شهادت را نيز بيان فرموده است.

رسالت جهانى‏

خداى از آغاز خلقت بشر بر كره خاك، وظيفه هدايت آنان به سوى فلاح و رستگارى دنيا و آخرت را بر دوش هزاران تن از رسولانش نهاد. اين رسولان كه هر يك در زمان خود و در ميان قوم و قبيله شان از پاك‏ترين، شجاع‏ترين، بخشنده‏ترين، دلسوزترين، عالم‏ترين و هدايت يافته‏ترين انسانها بودند، گاه مأموريت داشتند كه مردم يك آبادى، گاه چند آبادى، گاه يك شهر، گاه سرزمين هايى چند را به سوى توحيد و راستى و درستى ره نمايند و به جز پنج‏تن از آنان، باقى، شريعت فراگير نداشتند و اغلبشان مبلغ شرايع انبياى پيش از خود بودند.

از آن ميان، رسول خاتم - صلى الله عليه و آله - بارزترين رسولان اولوالعزم است كه دين و شريعتش جهانى بوده و به سوى همه «ناس» فرستاده شده است.

قرآن كريم در تأييد اين ديدگاه مى‏فرمايد:

«و ما ارسلناك الا كافةً للناس بشيراً و نذيراً و لكن اكثر الناس لايعلمون»(32)

«ما تو را جز(به سِمَت) بشارتگر و هشدار دهنده براى تمام مردم نفرستاديم، ليكن بيشتر مردم نمى‏دانند.»

«قل يا ايها الناس انى رسول الله اليكم جميعاً...»(33)

«بگو اى مردم! من فرستاده خدا به سوى همه شما هستم... .»

«هو الذى ارسل رسوله بالهدى و دين الحق ليظهره على الدين كله و لو كره المشركون»(34)

«او كسى است كه پيامبرش را با هدايت و دين درست فرستاد تا آن را بر هر چه دين است، پيروز گرداند، هر چند مشركان خوش نداشته باشند.»

چنان كه جهانى بودن دعوت و رسالت محمد مصطفى‏صلى الله عليه وآله‏بر زبان خود آن حضرت و احتجاجاتش با معاندان و نيز در هدايتهاى ائمه اطهارعليهم السلام‏به تكرار به كار رفته است.

پيامبر اكرم فرموده است:

«انا رسول من ادركت حياً و من يولد بعدى.»(35)

«من پيامبر كسانى هستم كه با من به سر مى‏برند و كسانى كه پس از من به دنيا مى‏آيند.»

«بعث كل نبى كان قبلى الى امته بلسان قومه و بعثنى الى كل اسودَ و احمرَ بالعربية.»(36)

«پيش از من هر پيامبرى به زبان قوم خود به سوى امتش فرستاده شده، ولى خداوند مرا به زبانى عربى به سوى هر سياه و سفيدى فرستاده است.»

حضرت امام صادق‏عليه السلام‏فرمود:

«ان الله تبارك و تعالى اعطى محمداً شرائع نوح و ابراهيم و موسى و عيسى... و ارسله كافة الى الابيض و الاسود و الجن و الانس.»(37)

«خداوند تبارك و تعالى شرايع نوح و ابراهيم و موسى و عيسى را به محمد - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - داد... و او را به سوى سفيد و سياه و جن و انس فرستاده است.»

او چه كرد

به راستى پيامبر اكرم - صلى الله عليه و آله - در دوران دشوار و رسالت بيست و سه ساله خود چه كرد و فرايند تلاش‏هاى مخلصانه او در راه انتشار دين حق و نداى توحيد چه بود؟

حضرت اميرمؤمنان - عليه السلام - به مناسبت‏هاى مختلف از زحمت‏هاى توانفرساى حضرت رسول - صلى الله عليه و آله - در راه ساختن جامعه‏اى كه همه انسان‏ها از حقوق انسانى مناسب برخوردار باشند ياد كرده و خصوصيات مردم و جامعه بر آمده از شعاع فروزان وحى را بر شمرده است.

به اعتقاد حضرت على - عليه السلام - پيامبر گرامى اسلام در اوج تيرگى‏هاى جاهليت، همچون خورشيدى فروزان در آسمان مكه و مدينه و سپس سراسر جهان اسلام درخشيد و علم و ايمان و فضايل اسلامى را در دل و جان مردمى كه از نور دانش تهى بودند و كتاب‏هاى آسمانى را در بوته فراموشى نهاده بودند روشن داشت و آنان را به جايگاه‏هاى عظمت رسانيد.

آرى رسول خدا - صلى الله عليه و آله - پراكندگى مردم را به وحدت و جمعيت كشانيد و راه رستگارى را بدان‏ها نمود، مردم را پند داد و به راستى و درستى در گفتار و كردار فرمان، جو تشنج آلود جاهلى را كه در تار وپود آن غارت و جنايت تنيده بود درهم شكست، دشمنى‏هاى ديرينه را به دوستى‏هاى پايدار بدل ساخت و خيرخواهى را به نهايت رسانيد، چنان كه جويندگان حق را حجت تمام آمد و دل‏هاى فرو رفته در شبهه را به نور هدايت خود به ساحل نجات رسانيد.

با هم سخنان حضرت اميرمؤمنان - عليه السلام - را مرور مى‏كنيم:

«محمد - صلى الله عليه و آله - مردم را به راهى كه بايست كشانيد و در جايى كه بايد نشانيد و به رستگارى رسانيد، تا آن كه كارشان استوار و جمعيت شان پايدار گرديد.»(38)

حضرت، در خطبه‏اى ديگر در پى تصوير خصوصيات مردم جاهلى و تبيين اعتقادات شرك آلود آنان فرمود:

«خداى سبحان، محمد - صلى الله عليه و آله - را پيامبرى داد... حالى كه مردم زمين هر دسته به كيشى گردن نهاده بودند و هر گروه پى خواهشى افتاده، و در خدمت آيينى ايستاده ؛ يا خدا را همانند آفريدگان دانسته يا صفتى كه سزاى او نيست بدو بسته يا به بتى پيوسته و از خدا گسسته بودند.»

آنگاه در ادامه افزود:

«پروردگار آنان را بدو (به حضرت رسول اكرم - صلى الله عليه و آله...-) از گمراهى به رستگارى كشانيد و از تاريكى نادانى رهانيد.»(39)

«او - صلى الله عليه و آله - پيام‏هاى پروردگارش را رسانيد. نه سستى ورزيد و نه بازماند، و در راه خدا با دشمنان او جهاد كرد؛ نه ناتوان شد و نه عذرى آورد.»(40)

«او - صلى الله عليه و آله - را هنگامى فرستاد كه نشانه‏هاى رستگارى پنهان بود و راه‏هاى دين نهان، پس حق را آشكار كرد و مردم را نصيحت فرمود و راه راست را نشان داد و به ميانه روى (نه افراط و تفريط) فرمان.»(41)

«با نور (اسلام) به پيامبرى اش گماشت و در گزينش، او را مقدم داشت رخنه‏ها(پراكندگى) را بدو بست و به نيروى او پيروزى جوّ را در هم شكست. سختى‏ها را بدو خوار ساخت و ناهموارى‏ها را بدو هموار ساخت تا گمراهى‏ها را از چپ و راست پراكند و بپرداخت.»(42)

«او - صلى الله عليه و آله - آن چه را بدان مأمور بود بيان فرمود و احكام پروردگارش را (به مردم) رسانيد. پس خداوند بدو از هم گسيخته را منظم گردانيد و پراكنده را گردآورد و خويشاوندان را كه دشمن بودند، با هم مهربان ساخت؛ از آن پس كه دشمنى سينه هايشان را مى‏سوخت و كينه‏هاى افروخته دل هايشان را مى‏گداخت.»(43)

حضرت، در خطبه‏اى پس از ارايه تصويرى روشن از وضعيت مردم در دوره جاهليت، فرمود:

«(در چنين وضعيتى) آن حضرت كه درود خدا بر وى باد، خيرخواهى را به نهايت رسانيد، به راه راست رفت و از طريق حكمت و موعظه نيكو مردم را به خدا خواند - تا از بدبختى رهايى يافته و سعادت دنيا و آخرت را به دست آورند -.»(44)

حضرت در خطبه‏اى ديگر كه چگونگى درود فرستادن بر آن حضرت را تعليم فرموده، آورده است:

«بار خدايا!... بهترين درودها و پربارترين بركت‏ها را خاص بنده و پيامبر خود گردان، كه خاتم پيامبران پيشين است و گشاينده درهاى بسته - رحمت بر مردم زمين - آشكار كننده حق با برهان، فرونشاننده طغيان و درهم كوبنده شوكت گمراهان. چنان كه او بار رسالت را نيرومندانه برداشت - و حق آن را چنان كه بايد بگذاشت - در انجام فرمانت بر پا و در طلب خشنودى‏ات پويا، نه از اقدامى روگردان و نه در عزمى سست و ناتوان. وحى تو را به گوش جان شنوا و عهد تو را نگهبان و در راه اجراى فرمان تو روان چندان كه چراغ جويندگان حق را فروغ بخشيد و بر سر راه گمراهان چون خورشيدى بدرخشيد، و دلهاى فرو رفته در موجهاى شبهت به راهنمايى او رخت به كنار كشيد. نشانه‏هاى روشن را بر پا داشت و احكام را (چون موكلانى) بر مردمان گماشت.»(45)

معجزه‏اى شگفت

اصولاً معجزات، شاهد صدق دعوى نبوت انبياست. براى حضرت رسول اكرم - صلى الله عليه و آله - نيز معجزات بسيارى بوده است كه برخى شمار آنها را زياده بر چهار هزار نقل كرده‏اند.(46)

هر چند بزرگ‏ترين و ماندگارترين معجزه نبى گرامى اسلام كتاب آسمانى «قرآن كريم» است و ديگر معجزات آن حضرت در برابر شعاع تابناك اين معجزه والا و جاودانه، از درخشش كم‏ترى برخوردارند، اما شنيدن ماجراى يكى از اين معجزات شيرين و شگفت از زبان يار هميشه همراه پيامبر اكرم - صلى الله عليه و آله - يعنى اميرمؤمنان - عليه السلام - لطف ويژه‏اى دارد:

«من با او (پيامبر اكرم - صلى الله عليه و آله -) بودم هنگامى كه بزرگان قريش نزد وى آمدند و گفتند: اى محمد!- صلى الله عليه و آله - تو دعوى كار بزرگى مى‏كنى كه نه پدرانت چنان دعويى داشتند، نه كسى از خاندانت. ما چيزى را از تو مى‏خواهيم كه اگر آن را پذيرفتى و به ما نماياندى، مى‏دانيم تو پيامبر و فرستاده خدايى و گرنه مى‏دانيم جادوگرى دروغ گويى.

او - صلى الله عليه و آله - گفت: چه مى‏پرسيد؟، گفتند: اين درخت را براى ما بخوان تا با رگ و ريشه برآيد و پيش روى تو درآيد. آن حضرت گفت: خدا بر هر چيز تواناست. اگر خدا براى شما چنين كرد، مى‏گرويد و به حق گواهى مى‏دهيد؟ گفتند: آرى!

فرمود: من آن چه را مى‏خواهيد به شما نشان خواهم داد و مى‏دانم شما به راه خير باز نمى‏گرديد، و در ميان شما كسى است كه در چاه افكنده شود(47) و كسى است كه گروه‏ها را به هم پيوندد و لشكر فراهم آورد.(48)

سپس گفت: اى درخت! اگر به خدا و روز رستاخيز ايمان دارى و مى‏دانى من فرستاده خدايم با رگ و ريشه از جاى براى و پيش روى من درآى به فرمان خداى. پس به خدايى كه او را به راستى برانگيخت، رگ و ريشه درخت از هم گسيخت و از جاى برآمد بانگى سخت كنان و چون پرندگان پر زنان تا پيش روى رسول خدا - صلى الله عليه و آله - پيامد و شاخه فرازين خود را بر رسول خدا - صلى الله عليه و آله - گسترد و يكى از شاخه هايش را بر دوش من آورد و من در سوى راست او - صلى الله عليه و آله - بودم. پس چون آنان اين (معجزه) را ديدند از روى برترى جويى و گردنكشى گفتند: بگو تا نيم آن نزد تو آيد و نيم ديگر بر جاى ماند.

پس او - صلى الله عليه و آله - درخت را چنين فرمان داد و نيم آن رو سوى او نهاد، پيش آمدنى سخت شگفت آور و با بانگى هر چه سخت‏تر. چنان كه مى‏خواست خود را به رسول خدا - صلى الله عليه و آله - بپيچد. پس آنان از روى ناسپاسى و سركشى گفتند: اين نيم را بفرما تا نزد نيم خود باز رود چنان كه بود و او - صلى الله عليه و آله - درخت را چنان فرمود. پس درخت باز گرديد و من گفتم: لا اله الا الله، اى فرستاده خدا! من نخستين كسم كه به تو گرويد و نخستين كسى كه اقرار كرد كه درخت آن چه را فرمودى به فرمان خدا به جا آورد، تا پيامبرى تو را گواهى دهد و گفته تورا بزرگ دارد.

پس آنان گفتند: نه كه ساحرى است دروغگو، شگفت جادوگر است، و چه آسان است كار او، و چه كسى تو را در كارت تصديق كند جز او - و قصدشان من (على - عليه السلام -) بودم.»(49)

ابن ابى الحديد - شارح نهج البلاغه - چگونگى رويداد اين معجزه را به گونه‏اى كه حضرت در نهج البلاغه روايت فرموده، تأكيد كرده و روايات وارد در اين زمينه را مستفيض دانسته است:

«اما موضوع آن درخت كه رسول خدا - صلى الله عليه و آله - صدايش زد، احاديثى كه در اين باره آمده فراوان و مستفيض است و علماى حديث آن را در كتابهاى خود آورده‏اند و متكلمان اين موضوع را در شمار معجزات پيامبر ذكر كرده‏اند. بيشتر محدثان، اين خبر را به همان صورتى كه در خطبه اميرمؤمنان - عليه السلام - آمده روايت كرده‏اند و برخى نيز آن را به اختصار برگزار كرده مى‏گويند: پيامبر درختى را صدا زد و آن درخت در حالى كه زمين را مى‏شكافت، نزد پيامبر آمد.»

در اين نوشتار مختصر مجال پرداختن به ديگر ابعاد شخصيتى آن بزرگوار نيست، از اين رو با اداى احترام بر روح بلند آن عزيز الهى، با درودى از زبان مولاى متقيان بر آن يگانه دهر، دامن سخن را بر مى‏چينيم:

«خدايا! سايه - عنايت - خود را بر او بگستران و به فضل خويش پاداش او را فراوان گردان. بنياد شريعتى را كه نهاد از ديگر بناها بالاتر بر و مرتبت او را نزد خويش گرامى‏تر دار و نور - شريعت - او را در سراسر گيتى بگستر و پاداش پيامبرى او را گفتار پسنديده قرار ده و شهادت پذيرفته؛ - چنان كه گفته او - ميزان عدل باشد و فرموده او قول فصل. بار خدايا! ما و او را فراهم آور در زندگانى خوشگوار، و نعمت پايدار و آرزوهاى دلنشين و لذت‏هاى با خواهش قرين و زندگانى فراخ و پرنعمت و اطمينان خاطر و برخوردارى از تحفه‏هاى كرامت.»(50)

پي نوشت ها:

1) سوره آل عمران (3) آيه 61.

2) الطبقات الكبرى، ابن سعد، ج 1، ص 410.

3) ان‏الله بعث محمداً و ليس احد من‏العرب يقرأ كتاباً و لايدعى نبوة.» نهج البلاغه، خطبه 33.

4) گفتند افسانه‏هاى پيشينيان است كه آنها را براى خود نوشته و صبح و شام بر او املا مى‏شود.» سوره فرقان (25) آيه 5.

5) اين گروه همان مجسمه‏اند كه براى خداى تعالى اعضا و جوارح و مكان قايل‏اند.

6) الى ان بعث الله سبحانه محمداً رسول الله - صلى الله عليه و آله...» نهج البلاغه، خطبه 1.

7) و انتم معشر العرب على شر دين و فى شردار...» نهج البلاغه، خطبه 26.

8) ارسله على حين فترةٍ من‏الرسل و هفوةٍ عن العمل‏وغباوةٍمن‏الامم.» نهج البلاغه، خطبه 94.

9) بعثه و الناس ضُلال فى حيرةٍ و خابطون فى فتنةٍ...» نهج‏البلاغه خطبه 95.

10) ارسله و اعلام الهدى دارسة و مناهج الدين طامسة» نهج‏البلاغه، خطبه 195.

11) ثم ان الله بعث محمداً - صلى الله عليه و آله - بالحق...» نهج‏البلاغه، خطبه 198.

12) ر.ك: نهج‏البلاغه، خطبه 2.

13) و لقد كان فى رسول الله‏صلى الله عليه وآله‏كاف لك فى الاسوة...» نهج‏البلاغه، خطبه 160.

14) فتأس بنبيك الاطهر - صلى الله عليه و آله...» همان، خطبه 160.

15) فتأس متأس بنبيه و اقتص اثره و ولج مولجه‏و الا فلا يأمن الهلكة.» نهج‏البلاغه، خطبه 160.

16) و اعلم يا بنى ان احداً لم ينبى‏ء عن الله كما أنبأ عنه الرسول‏صلى الله عليه وآله...» نهج‏البلاغه، نامه 31.

17) لقد كان لكم فى رسول الله اسوة حسنة...»؛ «به راستى كه براى شما و براى كسى كه به خداوند و روز بازپسين اميد دارد و خداوند را بسيار ياد مى‏كند، در پيامبر خدا سرمشق نيكويى است.» سوره احزاب (33) آيه 21.

18) اذا قبضت عنه اطرافها، و طئت لغيره اكنافها...» نهج البلاغه، خطبه 160.

19) قضم الدنيا قضماً و لم يعرها طرفاً...» نهج البلاغه، خطبه 160.

20) و لقد كان فى رسول‏اللَّه‏صلى الله عليه وآله‏ما يدلك على مساوى‏الدنيا و عيوبها...» نهج‏البلاغه، خطبه 160.

21) لعلك باخع نفسك ان لايكونوا مؤمنين»؛ «شايد تو از اين كه مشركان ايمان نمى‏آورند، جان خود را تباه سازى.» سوره شعراء (26) آيه 3.

22) و جاهد فى الله اعداه غير واهنٍ و لامعذرٍ.» نهج‏البلاغه، خطبه 116.

23) فجاهد فى الله المدبرين عنه و العادلين.» نهج البلاغه، خطبه 133.

24) كنا اذا احمر البأس اتقينا برسول الله - صلى الله عليه و آله - فلم يكن منا اقرب الى العدو منه.» نهج‏البلاغه، حكمت 9.

25) اين توضيح از مرحوم سيد رضى است به ترجمه دكتر شهيدى.

26) پسرعبدالمطلب ؛ پسر عموى رسول خدا - صلى الله عليه و آله و سلم.

27) عموى رسول خدا - صلى الله عليه و آله و سلم -.

28) برادر حضرت على - عليه السلام -.

29) سرزمينى است در جنوب شرقى بحر الميت، در اردن امروز، كه در آنجا به سال هشتم هجرى جنگى ميان سپاهيان اسلام و امپراتورى روم در گرفت و جعفر بن ابى طالب كه فرماندهى سپاه را عهده دار بود به شهادت رسيد.

30) منظور، خود اميرالمؤمنان - عليه السلام - است.

31) و كان رسول الله - صلى الله عليه و آله و سلم - اذا احمر البأس و احجم الناس قدم اهل بيته فوقى بهم اصحابه حر السيوف و الأسنة...» نهج البلاغه، نامه 9.

32) سوره نساء (34) آيه 28.

33) سوره اعراف (7) آيه 158.

34) سوره توبه (9) آيه 33.

35) الطبقات الكبرى، ج 1، ص 191 و 192.

36) بحار الانوار، ج 16، ص 316.

37) المحاسن، ج 1، ص 448، ح 1035.

38) فساق الناس حتى بوأهم محلتهم و بلغهم منجاتهم...» نهج البلاغه، خطبه 33.

39) فهداهم به من الضلالة و انقذهم بمكانه من الجهالة.» نهج البلاغه، خطبه 1.

40) فبلغ رسالات ربه غير وان و لامقصر و جاهد فى الله اعداءه...» نهج البلاغه، خطبه 116.

41) ارسله و اعلام الهدى دارسة و مناهج الدين طامسة...» نهج البلاغه، خطبه 195.

42) ارسله بالضياء و قدمه فى الاصطفاء...» نهج البلاغه، خطبه 213.

43) فصدع بما أمر به و بلغ رسالات ربه...» نهج البلاغه، خطبه 231.

44) فبالغ فى النصيحة و مضى على الطريقة...» نهج البلاغه، خطبه 95.

45) اللهم...اجعل شرائف صلواتك و نوامى بركاتك على محمد...» نهج البلاغه، خطبه 72.

46) ر.ك: منتهى الامال، شيخ عباس قمى، ص 33.

47) پيشگويى جنگ بدر است و چاهى كه عتبه و شيبه پسران ربيعه، و اميه پسر عبد شمس، و ابوجهل و تنى چند ديگر را در آن افكندند.

48) ابوسفيان در جنگ خندق.

49) نهج البلاغه، خطبه 192 (قاصعه).

50) نهج البلاغه، خطبه 72.